

## تراژدی زاینده شده از استبداد و هرج و مرج

طارق علی  
The Guardian  
ترجمه: اکرم پدرام نیا

حتی آنهایی که چون من از منتقدان جدی سیاست ها و عملکردهای گذشته و حال بی نظیر بوتو بوده اند، از مرگ او حیرت زده و برآشفته اند. قتل او باعث شد که باری دیگر خشم و ترس بر کشور غلبه کند.

آشکار است که هم زیستی عجیب و غریب استبداد نظامی در کنار هرج و مرج، شرایط را برای قتل بی نظیر بوتو مهیا کرد. تا همین چند سال گذشته دولت نظامی به منظور حفظ نظم تاسیس می شد، اما دیگر اینگونه نیست و اینک حتی برخلاف آن عمل می کند و بیشتر باعث بی نظمی و بی قانونی می شود. وقتی رئیس دیوان عالی کشور و هشت قاضی دیگر را به دلیل سعی در کنترل آژانس های جاسوسی دولت و کنترل پلیس مسئول دادگاه های قانون اخراج می کنند، برای چنین دولتی چه توصیفی از دولت هرج و مرج و بی قانون مناسب تر است؟ مهمتر آنکه جانشینان این قضات قدرت و جرئت انجام هیچ کاری را ندارند، چه رسد به انجام رسیدگی مناسب به جرائم آژانس ها به منظور افشای واقعیاتی که در پس برنامه بسیار دقیق قتل یک رهبر سیاسی نهفته است.

بدین ترتیب آیا پاکستان امروز می تواند چیزی به جز شعله های آتش باشد؟ گیریم که قاتلان بی نظیر بوتو از جهادی های متعصب و دیوانه باشند، که به احتمال زیاد هستند، اما آیا آنها به اختیار خود دست به این کار زده اند؟

به گفته نزدیکان بی نظیر، وی تصمیم داشت که هر گونه انتخابات تقلبی را بایکوت کند، اما برای مقابله با واشینگتن از جرئت سیاسی کافی برخوردار نبود. او شجاعت های فیزیکی زیادی داشت و از تهدیداتی که از جانب مخالفان محلی به او می رسید، ترسی به خود راه نمی داد. اخیرا سخنرانی انتخاباتی خود را در *باغ لیاقت* برگزار کرد. این باغ مکان معروفی است که به نام لیاقت علی خان، اولین نخست وزیر کشور نامگذاری شده است. لیاقت علی خان در سال 1953 کشته شد و قاتل وی، سعید اکبر را به دستور افسر پلیسی که خود در این صحنه دست داشت، کشتند. در فاصله نه چندان دور از این باغ، ساختمانی قرار داشت که همان زندان راولپندی بود و در آن ناسیونالیست ها را زندانی می کردند. در ضمن ذوالفقار علی بوتو، پدر بی نظیر را نیز در آپریل 1979 در همین زندان به دار آویختند. مسئول قتل او حاکم نظامی مستبدی بود که تمام رد پاها را از محل قتل پاک کرد.

مرگ ذوالفقار علی بوتو رابطه بین جزیب مردم پاکستان و ارتش را مسموم کرد. فعالان حزب را بویژه در ایالت سند با بیرحمی شکنجه و تحقیر کردند و برخی از آنها را کشتند.

اینک تاریخ پرتلاطم پاکستان که حاصل حکومت های نظامی پی در پی و اتحاد با دولت های بدنام جهان است، در راس خود نخبه ای دارد که اهدافی کاملا منفی در سر می پروراند. اکثریت قریب به اتفاق مردم با سیاست های خارجی این دولت مخالفند. آنها از نبود سیاست های جدی این دولت خشمگین و برآشفته اند. البته تنها سیاست جدی این دولت تقویت فردی سنگدل و حریص و نیز توسعه ارتشی انگلی است که اکنون با درماندگی به تماشای سیاستمدارانی نشست که جلوی چشمانشان به ضرب گلوله از پای درمی آیند.

بی نظیر از انفجار بمب جان سالم بدر برد اما توسط گلوله ای که به اتومبیل او شلیک شد، از پای درآمد. قاتلان، نگران از نافرجامی ماه قبل خود در کراچی، این بار با استفاده از دو طرح "بمب و گلوله" موفقیت خود را بیمه کردند. آنها به یقین مرگ او را می خواستند. حال برگزاری حتی یک انتخابات دستکاری شده و تقلبی هم ناممکن است و به تعویق انداختن آن ضروری است. بی تردید فرمانده کل ارتش به افزایش قوانین نظامی می اندیشد تا در صورت بدتر شدن اوضاع که احتمال آن می رود، آماده باشد.

آنچه اتفاق افتاد، برای کشوری که در مسیر بدبختی های روزافزون افتاده، تراژدی چند جانبه است. سیل ها و آبشارهای پرجوش و خروش در راه است. این حادثه برای خانواده بوتو که عضو دیگری را از دست داد، فاجعه بزرگی است. پدر، دو پسر و اینک دختر خانواده، همگی به مرگ غیر طبیعی جان سپرده اند.

اولین باری که بی نظیر را در خانه پدری اش ملاقات کردم، نوجوانی اهل تفریح و صفا بود و بعدها در آکسفورد او را می دیدم. او به طور ذاتی سیاستمدار نبود و همیشه علاقه مند بود که دیپلمات شود، اما تاریخ و فاجعه های خانوادگی او را به مسیر دیگری هل داد. مرگ پدرش او را دگرگون کرد و از او انسان نوی ساخت که مصمم بود تا با دیکتاتور نظامی زمان مقابله کند. آنوقت به آپارتمان بسیار کوچکی در لندن نقل مکان کرد، جایی که من و او گفتگوهای بی پایانی درباره آینده پاکستان داشتیم. او با ما موافق بود که این سرزمین به اصلاحات، آموزش همگانی و سرویس های بهداشتی نیاز دارد و برای نجات کشور از دست لاشخورهای نظامی و غیرنظامی، تدوین سیاست خارجی مستقل، سودمند و حیاتی است. هیئت موسسان او از فقرا بودند و او به این واقعیت می بالید.

اما پس از کسب مقام نخست وزیری برای باری دیگر تغییر کرد. ما در روزهای آغازین حکومتش با او بحث می کردیم، ولی تنها چیزی که در پاسخ به اعتراضات مان از او می شنیدم این عبارت بود که جهان عوض شده است و نمی تواند در "جهت خلاف" تاریخ حرکت کند. بدین ترتیب، او همچون بسیاری از دیگران با واشینگتن وارد صلح شد. به همین اساس بود که سرانجام با مشرف وارد معامله شد و پس از یک دهه دوری از وطن به کشور بازگشت. بی نظیر، خود در موارد متعددی به من گفت که از مرگ نمی ترسد و این یکی از خطرناکترین بازی های سیاسی پاکستان بود.

تصور هرگونه پیامد خوبی از این تراژدی ناممکن است، اما یک احتمال وجود دارد. پاکستان به طور جدی به یک حزب سیاسی نیاز دارد که بتواند از احتیاجات اجتماعی توده های مردم دفاع کند. حزب مردم را ذولفقار علی بوتو به همراه فعالان تنها جنبش شناخته شده توده ای بنا نهاد: فعالانی از میان دانشجویان، دهقانان و کارگرانی که در سالهای 69-1968 به مدت سه ماه جنگیدند تا اولین دیکتاتور نظامی کشور را سرنگون کنند. آنها این حزب را از آن خود می دانستند و علیرغم همه واقعیات، این احساس همچنان در برخی از مناطق کشور وجود دارد.

مرگ هولناک بی نظیر باید همقطارانش را به فکر فرو برد. شاید وابستگی به فرد یا خانواده ای در برخی از برهه ها لازم باشد، اما عملاً یک ضعف ساختاری است، نه یک نقطه قوت برای سازمانی سیاسی. حزب مردم به یک بازسازی نیاز دارد تا به سازمانی مدرن و دموکراتیک تبدیل شود، آماده بحث ها و گفتگوهای درست باشد، از حقوق بشر و حقوق اجتماعی دفاع کند، گروه ها و افراد بیشمار دیگر را که در پاکستان تشنه هرگونه گزینه گزینیه حتی نیمه شایسته هستند، را متحد کند، و برای تثبیت افغانستان اشغال شده و جنگ زده طرح های واقعی ارائه دهد. اینها چیزهایی است که می توان و باید به انجام رساند. دیگر نباید از خانواده بوتو قربانی دیگری خواست.